«وقتی فردی چیزی جدی ننوشته یا اثری مهم و در خور توجه از خود به یادگار نگذاشته، چگونه می‌توان او را جدی گرفت و درباره‌اش داد سخن داد و کتاب‌ها درباره‌اش نوشت؟» این گفته افرادی - حتی آن‌هایی که از نزدیک با فردید آشنا بوده‌اند - است که این روزها در صحبت از فردید برزبان می‌آورند. افرادی دیگری همچون سروش، او را نظریه‌پرداز خشونت و حامی محافظه‌کاری امروز ایرانی می‌دانند. اما به هر حال فردید کسی بوده است که بسیاری از او می‌گریزند و همزمان به او رو می‌کنند - البته نه اقتدا. تاریخ ایران هیچ‌گاه شخصیتی چنین متناقض سراغ نداشته است. اما جدا از هرگونه هیاهو و بانگ سیاسی، براستی فردید کیست؟ او چه اندیشیده و چه ارمغان آورده است؟ و...

شاید این پرسش‌ها باعث شد تا مطلب حاضر فراهم آید. مطلبی که می‌کوشد تا با زدودن غبارهای سیاسی و فارغ از سطحی‌نگری مرسوم آن، به این پرسش پاسخ دهد که آیا واقعاً فردید محافظه‌کار بود؟

انقلابی یا محافظه‌کار؟

درباره فردید و محافظه‌کاری

◆ محمد منصور هاشمی

پرسش اساسی که در ابتدا باید مطرح کرد این است که آیا فردید محافظه‌کار بوده به عبارت بهتر نسبت فردید با محافظه‌کاری چیست؟ در پاسخ به این پرسش نخستین چیزی که طبیعتاً توجه را جلب می‌کند این است که اساساً چرا چنین سئوالی مطرح شده است. به نظر می‌رسد که پرسش نشأت گرفته از این جا است که فردید طرفداران و پیروانی دارد که طبق تقسیم‌بندی فعلی در جامعه ما در زمره محافظه‌کاران‌اند و بر این اساس این چنین به ذهن متبادر می‌شود که پس قطعاً فردید مقتدای فکری محافظه‌کاران و مروج محافظه‌کاری و خلاصه محافظه‌کار است. پاسخ سر راست اولیه‌ای که می‌شود به پرسش مذکور داد این است که خیر، فردید محافظه‌کار نبوده است به این دلیل ساده که اندیشه‌های او رادیکال و انقلابی است و حتی متأثر از مارکس(۱). انقلابی چپ را با محافظه‌کار راست چه کار؟

اما می‌توان بر سر پرسش و پاسخ تأمل بیشتری کرد تا شاید بتوان به تحلیلی رسید که به عمق بیشتری راه ببرد. بدین ترتیب درباره پرسش اولیه و تحلیل پشتوانه آن می‌شود گفت که فردید مقتدای همه محافظه‌کاران و محافظه‌کاری در ایران نیست، بلکه صرفاً راهبر فکر گروه کوچکی از آن‌ها است. حال می‌توان پرسید چرا چنین است؟ یعنی چرا نخستین فیلسوف دوره مدرن ایران به رغم طرفداران گاه متأسفانه سینه چاک مقتدای همه محافظه‌کاران ایران نشده است؟ به نظر می‌رسد این امر علل متفاوتی دارد. یکی این است که طیف‌های وسیعی از محافظه‌کاران در ایران اصولاً هنوز با فرهنگ مدرن، درگیری فکری و نظری جدی پیدا نکرده‌اند که نیازی به فیلسوف دوره مدرن ایران داشته باشند. آن‌ها متفکران و مقتدایان خود را دارند که معمولاً از طبقه روحانی سنتی‌اند و به لحاظ چترافیای فکری در دوره ماقبل مدرن به سر می‌برند و از این زاویه هم به نقد دنیای مدرن و مقابله با آن بر می‌خیزند و در طیف محافظه‌کاران قرار می‌گیرند. وقتی کسی نخستین فیلسوف دوره مدرن‌جایی است حتی اگر همچون فردید در پی نفی دنیای مدرن هم بوده باشد از حیث چترافیای تاریخی در دوره مدرن قرار می‌گیرد و به این ترتیب اندیشه‌اش صبغه‌ای از این دوره هم خواهد داشت و طبیعی است که همین امر محافظه‌کاران به ویژه سنتی‌ترهایشان را خوش نیاید. درواقع می‌توان گفت این گروه اساساً نیازی به فردید ندارند و اگر به جهات مختلف از جمله مراعات همان اقلیت محافظه‌کار پیرو فردید که به هر حال با آن‌ها در اردوگاهی واحد قرار می‌گیرند به نقد و نفی فردید نمی‌پردازند، نیازی هم به تأیید او ندارند و می‌توانند همین موضع سکوت را در قبال او ادامه دهند.

علت دیگر هم این است که همچنان که در پاسخ اولیه گفته شد اندیشه فردید اصالتاً محافظه‌کارانه نیست و به همین جهت هم هست که محافظه‌کاران اصیل -آن‌ها که در هر حاکمیت و دوره‌ای محافظه‌کارند- نباید به اندیشه او رو کنند. اندیشه‌هایی که نه برای حفظ وضع موجود یا حتی اصلاح آن که برای تغییرهای بنیادی در آن طراحی شده است. همین امر سبب مسائل دیگری هم شده است. فردید نه تنها به لحاظ مبانی فکری محافظه‌کار نبوده است بلکه در بیان لازم اندیشه‌هایش هم چندان محافظه‌کاری نکرده است(۲). از این رو مواجهه‌اش با سنت هم کاملاً به دور از محافظه‌کاری و به عبارت دیگر به شدت انقلابی است. آن که ملاصدرا را غربزده بداند و دوره طلایی تمدن اسلامی را یونان‌زدگی تلقی کند و به فقه و شریعت پای‌بندی و تقید نظری و عملی نداشته باشد و آرایش درباره دین و دین‌داری هم بر پایه تلفیقی از اندیشه‌های ابن عربی و مارتین هیدگر باشد و آرایش اقتصادی و اجتماعی‌اش در پیوند با اندیشه‌های کارل مارکس و متفکران چپ در فرهنگی که بنایش بر فقه است و دین‌داری‌اش شریعت‌مدار و فلسفه سنتی‌اش صدرایی و روحانیت‌سنتی‌اش در ارتباط با کسبه و بازار و لذا دور از فرهنگ چپ سرمایه‌ستیز، چه کمکی می‌تواند به محافظه‌کاران منافع سنت بکند و به چه کار چنین محافظه‌کارانی می‌آید؟

سئوال جدی بعدی که بر مبنای این مطالب مطرح می‌شود این است که با این تفاصیل چرا فردید مقتدای گروهی از محافظه‌کاران قرار گرفته است؟ برای پاسخ به این پرسش هم باید علل و عواملی چند را در نظر داشت. یکی از این علل و عوامل ظاهراً باید این باشد که هرچند این گروه از محافظه‌کاران مطابق تقسیم‌بندی‌های فعلی در زمره محافظه‌کاران‌اند اما سی-چهل سال پیش‌تر جملگی آن‌ها دست‌کم نظراً انقلابی بودند و این لطیفه که انقلابی‌های یک دوره محافظه‌کاران ادوار بعدند حکایت جدیدی نیست تا چندان غریب بنماید. اگر به آنارشیسم معتقد نباشیم انقلاب چیز سرنگونی یک حکومت و جایگزین شدن حکومت بعدی نیست. طبیعتاً آن‌ها که در انقلاب به پیروزی می‌رسند و حکومت نامطلوبشان را ساقط می‌کنند و به جایش حکومت مطلوبشان را می‌نشانند نمی‌توانند در دوره بعد هم انقلابی بمانند و با حکومتی که خود بر سر کار آورده‌اند سرستیز و کشمکش داشته باشند. مریدان فردید هم براساس همین قاعده شناخته شدند. اکنون که به اندازه خود در حکومت سهم دارند وجهی برای مخالفت با محافظه‌کاری نمی‌بینند.

همچنین این نکته را نباید از نظر دور داشت که دولت کنونی ایران و آرمان‌های آن با اندیشه‌های سیاسی فردید و برخی آرمان‌های او از جمله نفی لیبرالیسم ناسازگار نیست و بنابراین به زعم تفاوت‌هایی که در وضع انقلابی مطلوب فردید با وضع موجود می‌توان یافت، نمی‌توان از تقابل کامل اندیشه‌های فردید با دولت جمهوری اسلامی سخن گفت.

اما علاوه بر این‌ها عامل مهم‌تری را هم باید در نظر داشت. فردید انقلابی بود اما مطلوب انقلاب او پس فردایی بود که به معنایی می‌شود آن را تکرار پیروز دانست. این ریشه داشتن اندیشه‌اش در پیروز ماجرای انقلابی بودن اندیشه فردید را پیچیده می‌کند. او هر چند متأثر از مارکس بود اما همچون او مبرنیست نبود. اندیشه مارکس برای تغییر و تصرف در عالم بود تا حکومت و وضعیتی مطلوب آدمیان فراهم آید. از این جهت اندیشه‌اش در امتداد روشنگری بود، ولی فردید در تقابل با روشنگری می‌اندیشید و از انسان‌محوری و لوازم و تبعات آن دوری می‌گزید و افقی که بر آینده ترسیم می‌کرد ریشه در گذشته داشت. اندیشه فردید در برابر حکومتی که مدرنیزاسیونی از بالا را بر جامعه اعمال می‌کرد انقلابی بود(۳) اما آرمان انقلابی‌اش در نگاهی عمیق بی‌مناسبت با محافظه‌کاری نبود (همچنان که آرمان انقلابی دیگر آن دوره یعنی علی شریعتی را می‌توان چنین دانست). چرا که جوهر انقلابی آن در تقابل با تغییر و تحولات مدرنیستی در جامعه قرار می‌گرفت و طنینی از بازگشت به گذشته داشت و به این ترتیب پس پشت انقلابی‌گری‌اش محافظه‌کاری ایستاده بود(۴).

عامل پیچیده دیگر این که حکومت فعلی ایران و طرفدارانش در برابر نظم و وضع موجود دنیا که نظم و وضع دروه مدرن و دنیای غرب است ایستاده‌اند و بدین ترتیب هر چند در مقیاسی داخلی محافظه‌کارند در مقیاس جهانی، نیروهایی انقلابی محسوب می‌شوند. اندیشه فردید هم تاثا انقلابی بود به این معنا که در رویارویی با دنیای مدرن طرح شده بود و بر این منوال اندیشه انقلابی او می‌تواند راهبر محافظه‌کاری ایران باشد. نکته ظریف البته این است که اندیشه انقلابی به ایدئولوگ نیاز دارد نه به فیلسوف. اما فردید اگر چه سعی هم کرده است که نقش ایدئولوگ را بازی کند -هم قبل از انقلاب و هم بعد آن- ذهن و زبانی اساساً پیچیده‌تر از آن دارد که ایدئولوژی‌ای بسیط و خشکوتر از آن درآید و بکار آید. تأملات او دشوارتر از آن است که بتواند مثل افکار و بیانات شریعتی شعار ایدئولوژی دوستان قرار بگیرد(۵) (برای پی بردن به این امر کافی است مثلاً سخنان فردید درباره غربزدگی و انواع و اقسام آن از قبیل سلبی و ایجابی و مضاعف و مرکب و بسیط را با مثلاً آراء آل احمد در این باره مقایسه کنیم تا پیچیدگی‌های فلسفی ذهن فردید آشکار شود). به این ترتیب فردید فیلسوف مأبه اگر در کار محافظه‌کاری انقلابی مورد بحث گره‌های ناگشودنی ایجاد نکند دست کم گره‌ای هم از کار آن‌ها نمی‌گشاید. به این ترتیب علت و عامل دیگری پیدا می‌شود که نشان می‌دهد چرا فردید مقتدای همه یا طیف عمده‌ای از محافظه‌کاران ایران نشده است. با این تفاصیل رشته فکر درباره نسبت فردید و محافظه‌کاری ظاهراً سر دراز می‌یابد.

نمی‌دانم توانسته‌ام به پرسش آغازین این نوشته پاسخی بدهم یا نه. شاید پاسخ سر راستی نداده باشم. نمی‌دانم دست کم سئوال را خوب مطرح کرده باشم ◆

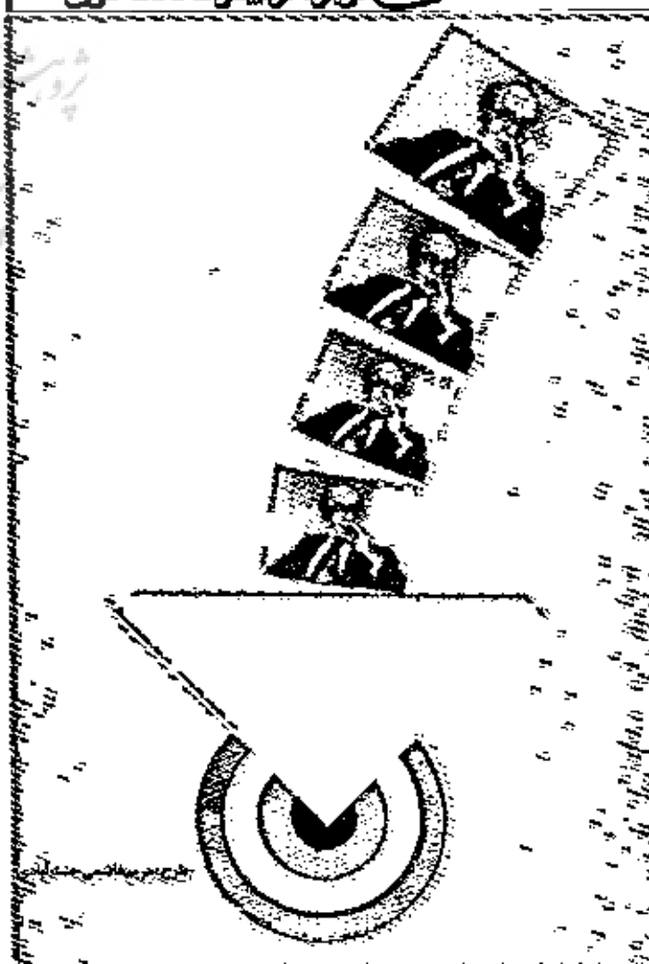

پانوشت‌ها

۱- این نوشته مجال طرح استنادات و استدلال‌هایی که پشتوانه مباحث آن است ندارد و ناگزیرم از کسانی که به دنبال آن استنادها و استدلال‌هایند خواهش کنم رجوع کنند به کتاب هویت اندیشه و میراث فکری احمد فردید، انتشارات کویر، برای بحثی درباره استدلال‌های کسانی که فردید را سلاً مهم می‌دانند و نقد نظر اغراق‌آمیز می‌توان به یادداشتی که به مناسبت سالگرد فوت فردید نوشته‌ام مراجعه کرد. همین فرشته و دیوه، «روزنامه کارگزاران»، چهارشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۸۵، ص ۱۱

۲ و ۳- روشن است که در این نوشته درباره شخص فردید بحث نمی‌کنم بلکه درباره منظومه اندیشه‌های او بحث می‌کنم و مطالب مطرح شده ناظر به جوهر اندیشه است نه رفتارهای شخص او.

۴- در ایران، «محافظه‌کار» ظاهراً مطلبی منفی دارد و کمتر کسی حاضر است خود را محافظه‌کار بداند. لذا شاید این توضیح لازم باشد که یک جامعه سالم و با نشاط سیاسی همان قدر که به احزاب اصلاح‌طلب و تحول‌خواه نیاز دارد نیازمند حزبی محافظه‌کار است تا سرعت تحولات در جامعه بیش از توان ظرفیت جامعه نشود و اقشار سنتی‌تر جامعه در عرصه سیاست بدون نماینده نمانند. به ویژه در جوامع ریشه‌دار مثل ایران، به نظرم وجود چنین احزابی ضروری است. رقابت‌ها و کشمکش‌های احزاب محافظه‌کار و اصلاح‌طلب اگر درست و به قاعده باشد حرکت معقول جامعه را تنظیم و تضمین می‌کند و جلوی بروز اوضاعی را که به بی‌ثباتی می‌انجامد می‌گیرد.

۵- درباره علی شریعتی و آراء و اندیشه‌های او و نیز در مقام مقایسه منظومه فکری او با احمد فردید در کتاب اخیرم «دین اندیشان متجدد، روشنفکری دینی از شریعتی تا ملکیان» (انتشارات کویر) به تفصیل بحث کرده‌ام.